

شماره دوم / اسفند ۹۸  
هزینه ... ۳ تومان



# NOWRUZ





director : Behnaz Amou Aghee

Chirf Clerk : Fatemeh Jafari

Chief Executive : Fatemeh Shakeri

Editor : Maryam Ahmadi

Photographer : Mahshid Moghani

Translator: Elahe Beigi

Authors :

Haniye Pakravan:

Compilation/Authors/Iranian poets

Nooshin Etezzad: Literary/ Story

Negin Badihi: Psychological/Scientific

Behnaz Amou Aghee: Historical/  
Social

Faeze Sadeghi: Historical/Scientific

Zahra Bahrami

Maryam Marani

با تشکر از حمایت های مادی و معنوی  
امور فرهنگی دانشگاه اصفهان



ehsan.publication



Ehsan139807



دانشگاه اصفهان



سرمقاله / ۲

نوروز خوانی / ۲۰

جشن سده / ۱۴

نوروز / ۲۳

سپندارمزگان دیروز، ولنتاین

امروز / ۱۱

در انتظار عید / ۲۶

چهارشنبه سوری / ۱۳

نوروز و چگونگی نام گذاری

آن / ۳۱

بهار / ۱۶

سیزده به در / ۳۵

تقابل ادبیات با نوروز

باستانی / ۱۸

\*تصاویر مستفاد شده از شبکه جهانی اینترنت

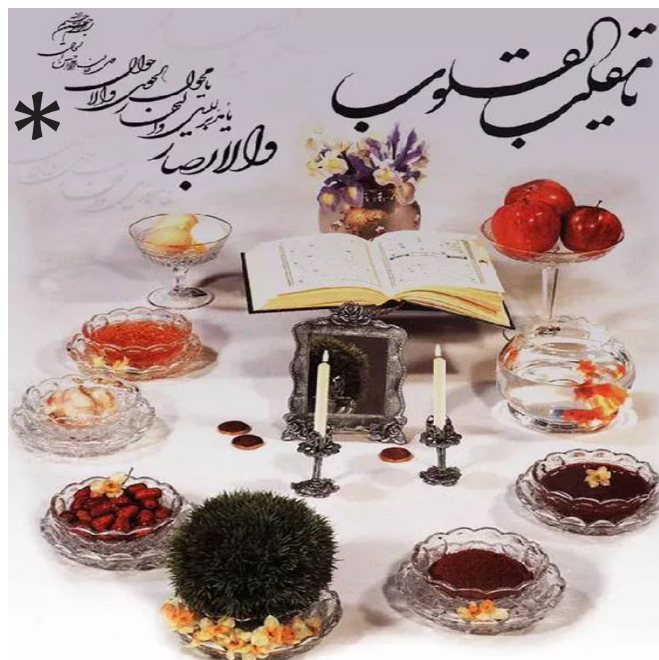
# سر مقاله

## بهناز عموآقائی

عید، مفهومی که خیلی ها رو خوش حال می کنه و عده ای روناراحت ، مفهومی که عده ای رو به فکر نونوار کردن خونه و زندگی شون می اندازه وعده ای رو به فکر کار کردن توی خونه همسایه که بتونن خرجی عید و لباس شب عید بچه هاشونو دربیارن. درسته ، اعیاد همیشه خوش حالی و شادی رو برای اقوام به وجود می آورند، اونها رو یاد ریشه های لامپ کشی و پرچم های رنگ و وارنگ و آداب و رسوم های نزدیک حلول روز عید می اندازند؛ اما ، توی همین شب و روزایی که دسته ی اول مشغول خرید جدید و بهبود زندگی شون هستند؛ عده ای هم هستند که آرزومی کنن که ای کاش امسال ، سال پیش بود سال پیشی که پدر بزرگ زنده بود؛ همگی دوره هم دعای سال تحویل رو زمزمه می کردیم و بعدش به قرآنی که دستش بود نگاه ، تابیینیم امسال چقدر قراره که عیدی گیرمون بیاد. اما حیف و صدحیف که دنیایی معرفتر از اون چیزیه که بخوایم ازش خواهش کنیم که به بودن بزرگ فامیل برگرده . بله ، دوست عزیز یی بود که سال پیش رفت و هرگز نگفت که چقدر نبود طنین خوش آهنگ صدایش عجیب برای مادر دانا که وحالا ما ۳۸-۱ شدیم تایادمون باشه که عید همیشه هم اومدنش باشادی و شادکامی نیست .

۲

از گروهی بگم که انتظار می کشن هرچه زودتر حضور سال جدید و احساس کنن یکی دنبال مسافرت برنامه ریزی شده ، یکی مشغول آماده سازی خانوادش برای خواستگاری رفتن و اون یکی دیگه دنبال تجملات مراسم عروسیش می گرده ، و یک نفر دیگه هم خوش حاله که برای اولین بار میتونه دستای کوچیک اولین ثمره ی زندگی شو بعد از ۹ ماه انتظار احساس کنه ، همه ی ما مردم دونگاه حین سال نو داریم اما امیدوارم در سال نو بهترین ها نثار حال هممون بشه. آخرین حرفم در دومین شماره ای که امیدوارم قبل از حلول سال نو به دستتون برسه این هست؛ شاد باشید و مسرور زندگی کنید تا بهبود نداشته هامون باشه و بتونیم باهرنگاهی باز هم لبخند بزنیم؛ امیدوارم بهترین ها در انتظار هممون باشه .  
لحظه تحویل سال من و همه ی همکاران عزیزم رو مدیون زمزمه ی پراز مهر و محبت دعای خودتون کنید.



# چشن سده

حانه ماکروان

هرسال در آغاز سال نو و فصل بهار، رسم بر این است که جشن‌ها و سنت‌های نوروزی دستمایه ی مقاله‌ها و نوشته‌های گوناگون در مطبوعات می‌شود. این روش علاوه بر توضیح و تشریح فلسفه ی نوروز و سنت‌های آن، موجب می‌شود تا نسل جوان معاصر از اندوخته‌های فرهنگی و سنتی پیشینیان خویش آگاه شوند و با فرهنگ ایرانی آشنایی بیشتری حاصل کنند. در گزارش نوروزی امسال، کتاب‌های متعددی را که طی چند دهه ی اخیر درباره ی نوروز تألیف شده، ورق زدیم و آنهایی را که جامع‌تر به نظر می‌رسید، انتخاب کردیم.

نوروز واژه ای فارسی و ترکیبی از دو جزء «نو» و «روز» است. از ادله ی تاریخی که بگذریم، متون کهن ادبی، بهترین منبع برای بیان چگونگی شکل‌گیری آیین نوروزی است. نویسندگان و شاعران قرن چهارم و پنجم هجری همچون حکیم ابوالقاسم فردوسی، منوچهری، عنصری، بیرونی، طبری، مسعودی، مسکویه و ... هر یک در پاره‌ای از متون و اشعار بهاریه ی خویش از آغاز عید نوروز، سخن گفته‌اند.

در متون مختلف فارسی و عربی، منشأ پیدایش آن بررسی شده است. مؤلف تقویم و تاریخ، از زردشت و رصدکردن کبیسه، سخن می‌گوید و بنای رصد زردشت را اعتدال بهاری می‌داند: «آن نقطه ای که چون خورشید به آنجا رسد، طول روز و شب برابر شود.» همچنین می‌توان به روایت نوروز در آثار الباقیه ی ابوریحان بیرونی و نوروزنامه منسوب به خیام اشاره کرد که مناسبت آن را به جمشید، چهارمین پادشاه پیشدادی منسوب می‌دانند. بحار الانوار علامه ی مجلسی، روایت‌های مذهبی این مفهوم را به نقل از امام صادق (ع) نقل می‌کند.

احسان

در نوروزنامه خیام آمده است: «در این روز جهان بر جمشید راست گشت، دیوان را مطیع خویش گردانید... پس در این روز، جشن ساخت و نوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نو شود آن روز جشن کنند.»

در شاهنامه ی فردوسی نیز اشاراتی به انتساب نوروز به جمشید شده است. مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، ضمن سخن گفتن از جمشید و انتساب او به ایزدمهر؛ نوروز و آغاز بهار را با تجدید سلطنت و قدرت جمشید، مرتبط می‌داند. در ادبیات عامیانه و افسانه های اقوام نیز به حکایت ها و روایت های مختلفی از نوروز و منشأ آن برمی‌خوریم. به عنوان نمونه در افسانه های کردی، پیروزی کیومرث بر اهرمن - همچنین پیروزی کاوه بر ضحاک - منشأ پیدایش نوروز و جشن مرتبط با آن است. حکیم فردوسی، پیدایش نوروز را همزمان با بر تخت نشستن جمشیدشاه می‌داند.

جهان انجمن شد بر تخت او / از آن، بر شده فره بخت او  
به جمشید بر، گوهر افشاندند / هر آن روز را روز نو خواندند  
به نوروز نو شاه گیتی فروز / بر آن تخت بنشست فیروز روز

محمد بن جریر طبری، نیز جشن نوروز را از ابداعات جمشید دانسته و آغاز آن را همزمان با شروع فصل عدالت‌گستری او می‌داند. وی می‌نویسد: «جمشید علما را فرمود که آن روز که من بنشستم به مظالم، شما نزد من می‌باشید، تا هرچه در او، عدل و داد باشد، بنمایید تا من آن کنم، و آن روز که به مظالم نشست، روز هرگز بود از ماه فروردین. پس آن روز را رسم کردند...».

عده‌ای دیگر از شعرا و نویسندگان کهن، پرواز جمشید به آسمان را که همزمان با آغاز فصل بهار بوده است، مبدا و منشأ اعیاد نوروزی می‌دانند. دکتر جلال فرقانی، محقق تاریخ، زبان و ادب فارسی و استاد دانشگاه در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه ی اصفهان زیبا می‌گوید: «در متون کهن از قول ابوریحان بیرونی آمده است که جمشید، پادشاه بزرگ ایران زمین در آغاز حکمرانی خویش به دست انسان‌های خردمند و جنیان، گردونه‌ای ساخت که از طریق آن می‌شد به آسمان پرواز کرد. وی در نخستین روز فصل بهار، عزم خود را راسخ نمود تا بر گردونه‌اش سوار شود و به آسمان پرواز کند.

در آن روز، خواسته ی چشمید محقق شد و او به همراه لشکری از موجودات ناشناخته به سوی آسمان‌ها شتافت. از آن زمان به بعد، به دستور جمشید، آغاز فصل بهار را جشن گرفتند و این رسم، سینه به سینه منتقل گشت.

که می‌داند از فیلسوفان حی / درین بقعه جز نام نگذاشتند  
چو سوی عدم گام برداشتند / که جمشید کی بود و کاووس کی

(همای و همایون، خواجه‌ی کرمانی ص ۱۶)

ایران در دوران باستانی، یکی از کشورهای باشکوه و برتر آن روزگاران بود. و فروردین به سبب باورها و آیین های ویژه ای که از دیرگاهان در آن وجود داشته، یکی از ماه های مقدس و محترم دوران باستانی ایران به شمار می رفته است، یکی از این حرمت ها از آن سبب است که ایرانیان باور داشتند نخستین روز فروردین هم زمان با حرکت و جنبش گیتی و پای گرفتن زندگی و هستی است.

آغاز هستی و حیات کیهان در کتاب بند هشن، در ماه فروردین و روز هرمزد به هنگام نیمروز دانسته شده و آن زمانی است که شب و روز با هم برابر است.

آثار دیگری در ادبیات و زبان فارسی هست که آغاز آفرینش گیتی را در روز اول فروردین تأیید می کند:

نخستین روز است از فروردین ماه و زین جهت «نوروز» نام کردند، زیرا که پیشانی سال...» نوشت. آنچه از پس اوست از این پنج روز همه جشن هاست و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند. زیرا که خسروان بدان پنج روز حق های حشم و گروهان بگزاردندی و حاجتها روا کردند. آنگاه بدین روز ششم خلوت کردند خاصگان را، و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که اول روزی است از زمانه و بدو فلک آغازید گشتن». (التفهیم ص ۲۵۳)

روز ششم این ماه نوروز بزرگ است که نزد ایرانیان عید بزرگی است و گویند که «خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد...» « فروردین ماه نخستین روز آن «نوروزست» که اولین روز سال نو است و نام پارسی آن بیان کننده این معنی است و این روز با دخول آفتاب به برج سرطان طبق زیج های آنان هنگامی که سال ها را کبیسه می کردند، مطابق بود

( ترجمه آثار الباقیه ص ۲۸۲، ۵۵۶ )

### سنت های مردمی و مراسم نوروزی

مشغول عید هرکس و ما از وفات تو  
فارغ شده ز وحشت هجر و وصال عید  
(دیوان سیف اسفرنگی ص ۷۱۱)

جشن نوروز، جشن پیروزی و شادمانی ملی بود، جشن آزادی و برابری مردمان  
ستمیدهای بود که سالیان دراز سر بر فرمان دیوان ستمگر  
داشتند. مردمان طبقه ی پایین جامعه ی مزدوران کم مزد  
یا کارگران بی مزد و دیوان بودند.

آن‌ها هیچ‌گاه پایه و پایگاهی نداشتند. از این رو هنگامی که جمشید با دیوان در جنگ شد، یاری‌ها کردند تا جمشید به پیروزی رسید. جمشید پیروزی خود را جشن گرفت و آن روز خجسته را روز اول فروردین انتخاب کرد. در این روز، طبیعت نیز در اعتدال بود. جمشید نیز حکومت عدل را به مردم نوید داد.

عدل بهار و عدل جمشید در هم آمیخت و از این آمیختگی روزی بزرگ در تاریخ ایران بنیاد شد و آیین تازه جمشید، آیین برابری و برادری را برای مردم به ارمغان آورد. زندگی نو همراه با آزادی و عدالت آغاز شد. مردم این روز نو را جشن گرفتند و آن را «نوروز» گفتند و سپس مراسم و آداب و رسوم برای ایام نوروز برگزیدند. یکی از بازی‌ها و سرگرمی‌های ایام جشن نوروز اسب دوانی و چوگان بازی بوده است. «... در آنجا اسب دوانی‌هایی برگزار می‌شود در پایتخت و در شهرهای عمده کشور نیز همین گونه است، مسافت برای اسب دوانی بر حسب سن است. از هفت تا بیست و یک میل تغییر می‌کند. هدف از این اسب دوانی‌ها بیشتر این است که قدرت اسب‌ها را تشخیص دهند تا سرعت آنها را و اسبانی را که بتوانند تحمل تاخت طولانی و سریع داشته باشند بشناسند. این اسبها را معمولاً کودکان دوازده تا چهارده ساله سوار می‌شوند... شاه به سوارکارانی که اسب‌هایشان پیشی گرفته‌اند جایزه می‌دهد»

(نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۴۹۳)

### کشتی گرفتن

یکی دیگر از سرگرمی‌های ایام نوروز کشتی گرفتن پهلوانان در میدان بود. در نوروزها که پهلوانان با هم آزمایش کنند»  
«در میدان من و قطران باهم کوشیده ایم

(سمک عیار جلد اول، ص ۱۷۵)

### جامه ی عید

نوروز که روز جشن پیروزی و شادی همگانی بود بسیار با شکوه برگزار می‌شد، مردم لباس‌های نو و زیبایی خود را پوشیده و کلاه نوروزی را بر سر می‌نهادند و سرمه ی عیدی را به چشم کشیده و زینت و زیور عید بر خود می‌بستند. بازتاب این تصور را در آثار

بازمانده ی

زبان و ادبیات فارسی می‌توان مشاهده کرد: «در نوروز خوب شستشو کنید و خود را پاک

نگهدارید و بهترین «جامه‌ها» را بپوشید و بوی خوش به کار برید و سپاس خدای را به جای آورید.» (المساء و العالم- نوروز و تاریخچه آن، ص ۱۹)

برنامه ی ایام عید عبارت است از «لباس عید» پوشیدن، هدیه به هم دادن» تبریک و تهنیت به هم گفتن، شاد بودن و نشاط کردن.» (سفرنامه جکسن ص ۱۱۸) همه، زیباترین لباس خود و اکثر مردم «رخت نو» پوشیده بودند» چون مردم عقیده دارند که در نوروز لباس نو پوشیدن خوشبختی می آورد تعداد زیادی از جمعیت کلاههایی بر سر گذاشته بودند که برای این منظور خریداری شده بود.» (آدم ها و آیین ها ص ۲۱۳)





برخیز که می‌رود زمستان، بگشای در سرای بستان  
نارنج و بنفشه بر طبق نه، منقل بگذار در شبستان

وین پرده بگوی تا به یک بار، زحمت ببرد ز پیش ایوان  
برخیز که باد صبح نوروز، در باغچه می‌کند گل‌افشان

خاموشی بلبلان مشتاق، در موسم گل ندارد امکان  
آواز دهل نهان نماند، در زیر گلیم عشق پنهان

بوی گل بامداد نوروز، و آواز خوش هزارستان  
بس جامه فروختست و دستار، بس خانه که سوختست و دکان

ما را سر دوست بر کنارست، آنک سر دشمنان و سندان  
چشمی که به دوست برکند دوست، بر هم ننهد ز تیرباران

سعدی چو به میوه می‌رسد دست، سهل‌ست جفای بوستانبان

نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی  
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

چنگ در پرده همین می‌دهدت پند ولی  
و عظمت آن‌گاه کند سود که قابل باشی

نقد عمرت ببرد غصه ی دنیا به گزاف  
گر شب و روز در این قصه ی مشکل باشی

حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد  
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی

حافظ

احسان

# سپندارمزدگان دیروز و نلتاین امروز

احسان

(بررسی ریشه تاریخی سپندارمزدگان)

بهناز عموآقایی



پیشینه و معنا: واژه ی فارسی اسفند از واژه ی پهلوی سپندارمات **spandarmat** و اوستایی بسپننه ارمئی تی برگرفته شده است. روزپنجم هرماه و ماه دوازدهم هرسال اسفند یا سپندارمذ نام دارد. طبق نام اوستایی نام چهارمین امشاسپند است که از دو بخش تشکیل شده که به ترتیب به معنی پاک و مقدس و فروتنی است. در اسفند هرسال خانواده‌های ایرانیان باستان برای سپاس از همسران و بانوان در خانواده ی هریک در اندازه ی توان برای زنان پاکدامن خودشان پیشکش‌هایی تهیه می‌کردند و به مناسبت زحمات یکساله ی آنان، از همسرانشان تقدیر می‌کردند.

در روزسپندارمزدگان، خانم‌ها از کارهای روزمره و همیشگی درخانه معاف شده و به جای آنان مردان و پسران خانواده وظایف آنان را انجام می‌دادند. نام دیگر این جشن که همزمان باهمین روز مراسمی انجام می‌گیرد، مراسم روز مزدگیران است که به معنای انتخاب همسر از سمت دختران دم بخت به تمایل شخص خودشان بود.

برخی از پژوهشگران این جشن را همان جشن برزیگران می‌دانند؛ به همین

دلیل چندین جشن در این زمان برگزار می‌شده که نخستین آن‌ها جشن

مردگیران یا مزدگیران است.

روز پنجم هرماه به معنای گستراننده، فروتن است. زمین نماد باروری است که با فروتنی و محبت زندگی را به همه هدیه می‌کند؛ به همین دلیل در فرهنگ باستان اسفندگان را به عنوان نماد تمایلات مادرانه می‌دانند نکته: در جوامع مادرسالار یا زن‌مدار، زنان به خاطر مسئولیت‌ها، بیشتر سازمان دهندگان واقعی فعالیت‌های تولیدی به حساب می‌آمدند؛ به حالتی که رئیس قبیله هم باید به او احترام می‌گذاشت. جادوگر دانستن زنان، ناشی از آگاهی پس از تجربه‌ی شناخت گیاهان و دانه‌های خوراکی در زمین، از سمت زن بود. از آن جا که این تجربه و آگاهی زن موجب شگفتی مردمان کم‌دانش آن جامعه می‌شد، زنان از اهمیت بیشتری برخوردار بودند

بشر، به مادر به‌عنوان اولین موجودی که پس از تولد با او روبرو می‌شود و زمین، به‌عنوان اولین چیزی که آن را در اطراف خود می‌دید تشابهات زیادی می‌یافت چراکه اولین فرد برای تامین نیازهای فرزند، مادر است و زمین نیز هنگام گرسنگی و تشنگی انسان‌های اولیه و همه‌ی موجودات دارای غریزه علاوه بر سیر کردن او بستر آرامش انسان را نیز فراهم می‌کند.

به‌علاوه به زن به‌عنوان یک موجود توانمند که با یک عنصر زنده تداخل پیدا کرده و می‌زاید قبل از کشف دلایل فیزیولوژیک بارداری توجه می‌شد می‌دانسته زمین را نیز واجد چنین شرایطی می‌دانستند. رومن گیریشن معتقد است که قدیمی‌ترین سکنه ایران که حیات را آفریده، یک رب النوع زن می‌باشد.

در کتاب الملل والنحل از سپندارمذ به‌عنوان فرشته نام برده شده در این روز عوام افسون می‌نوشتند و دانه‌ی انار را با مویز می‌کوبیدند و تریاکی به دست می‌آوردند که کژدم را برطرف می‌کرد.

از مهمترین کارهای سپندارمذ، نگهداری و پاسداری از زمین، پذیرفتن و نگهداری زر از تخمه‌ی کیومرث است که باعث به وجود آمدن اولین زوج انسان به صورت شاخه‌ی ریواسی به هم پیچیده از زمین می‌شود.

## براساس طرحی از: بهناز عمواقائی

منابع: ابوریحان بیرونی، الآثارالباقیه. ویل دورانت، تاریخ تمدن جلد ۱. الیاده میرچاه رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری. مقاله سپندارمذ روز زن در تاریخ باستان، از ناهید توسلی.

# چهارشنبه سوری

نوشین اعتماد



۱۳

چهارشنبه سوری، جشنی مخصوص است که در شب چهارشنبه آخرین ماه سال برپا می شود که در واقع پیش درآمدی برای جشن های نوروزی است و با برگزاری این جشن، مردم به استقبال بهار می روند. طبق آیین باستانی ایرانی در این شب آتش بزرگی برپا می شود که تا صبح زود و طلوع آفتاب، برافروخته می ماند و مردم از روی آتش می پرند و با گفتن زردی من از تو سرخی تو از من، زردی، بیماری و مشکلاتشان را به دست آتش می سپارند و به جای آن، سرخی، گرما و نیرو را از آتش هدیه می گیرند.

البته گفتن این نکته خالی از لطف نیست که با وجود قدمت این جشن، در تاریخ کهن این مرز و بوم که حتی در شاهنامه فردوسی نیز اشاراتی هر چند کوچک بدان شده است، آئین چهارشنبه

سوری به طور کامل مربوط به زرتشتیان نمی باشد چرا که آن ها پریدن از روی آتش را عملی زشت، مکروه و ناپسند می دانند. شواهد دلالت بر آن دارد که این جشن از اوایل قرن هفتم هجری به دست فراموشی سپرده شد، سپس با عناوینی دیگر از سده های دهم

هاشم رضی در کتاب گاهشماری و جشن های ایران  
باستان، درباره چهارشنبه سوری می نویسد:

ایرانیان در یکی از چند شب آخر سال جشن سوری را که عادت و سنتی دیرینه بود، با آتش افروزی همگانی برپا می کردند.

اما چون اساس تقسیم آنان در روزشماری بر آن پایه نبود که ماه را به چهار هفته با نام‌های کنونی روزها بخش کنند، لاجرم در شب چهارشنبه آخر سال چنین جشنی برگزار نمی شد. روزشماری کنونی بر اثر ورود اعراب به ایران باب شد. بی گمان سالی که این جشن به شکلی گسترده برپا بوده مصادف با شب چهارشنبه شده است و چون در روزشماری تازیان، چهارشنبه نحس و بدیمن به شمار می آمده از آن تاریخ به بعد شب چهارشنبه آخر سال را با جشن سوری به شادمانی پرداخته و بدین وسیله می کوشیدند نحوست چنین شبی را از بین ببرند».

دکتر کورش نیکنام موبد زرتشتی و پژوهشگر در آداب و سنن ایران باستان، عقیده دارد که چهارشنبه سوری هیچ ارتباطی با ایران باستان و زرتشتیان ندارد و شکل گیری این مراسم را پس از ورود اعراب به ایران می داند. دکتر نیکنام در این باره می گوید: «ما زرتشتیان در کوچه ها آتش روشن نمی کنیم و پریدن از روی آتش را زشت می دانیم.

در گاه شماری ایران باستان و زرتشتیان اصلاً هفته وجود ندارد. ما در ایران باستان هفت روز هفته نداشتیم. شنبه و یکشنبه و... بعد از ورود اعراب به فرهنگ ایران وارد شد. ما پیش از تسلط اعراب بر ایران هر ماه را به سی روز تقسیم می کردیم. و برای هر روز هم اسمی داشتیم. هر روز، بهمن روز،... برای ما سال ۳۶۰ روز بوده با ۵ روز اضافه (یا هر چهار سال ۶ روز اضافه). ما در این پنج روز آتش روشن می کردیم تا روح نیاکانمان را به خانه هایمان دعوت کنیم. بنابراین اینکه ما شب چهارشنبه ای را جشن بگیریم - چون چهارشنبه در فرهنگ عرب روز نحس هفته بوده - خودش گویای این هست که چهارشنبه سوری بعد از اسلام در ایران مرسوم شد.»

بنابراین، این آتش چهارشنبه سوری بازمانده آن آتش افروزی پنج روز آخر سال در ایران باستان است و زرتشتیان به احتمال زیاد برای اینکه این سنت از بین نرود، نحسی چهارشنبه را بهانه کردند و این جشن را با اعتقاد اعراب منطبق کردند و شد چهارشنبه سوری.

گرد آوردن بوته، گیراندن و پریدن از روی آن شاید مهمترین رسم شب چهارشنبه سوری است؛ هر چند که در سالهای اخیر متأسفانه این رسم شیرین جایش را به ترقه بازی و استفاده از مواد محترقه و منفجره خطرناک داده است.

تاریخچه چهارشنبه سوری بسیار کهن است و اولین جشن از مجموعه جشن ها

و مناسبت های نوروز محسوب می شود. تمام ایرانیان به طور کلی با جشن چهارشنبه سوری آشنا هستند و هر سال در شب چهارشنبه سوری به برپایی این جشن

می پردازند. در این شب ایرانیان آتشی را برافروخته می کنند و طبق رسوم ، از روی آن می پرند. هدف از برپایی این جشن توسط ایرانیان این است که طبق رسوم نیاکان خود، دفع شر و بلا را انجام دهند و برای برآورده شدن آرزوهایشان این مراسم را برگزار می کنند. همانطور که گفتیم چهارشنبه سوری یک جشن نوروزی و بهاری است که تاریخچه ی آن به قرن ها پیش باز می گردد. تاریخچه ی چهارشنبه سوری بسیار غنی است و در خیلی از کشورها مانند افغانستان، تاجیکستان و چند کشور دیگر همچنان مردم به برپایی این جشن می پردازند. یکی از دلایلی که مردم همچنان به برپایی آن مشتاق هستند می تواند متصل بودن چهارشنبه سوری به عید نوروز باشد و اینکه مردم در این شب کاملا وارد جو عید می شوند.

رنگ و بو داشتن چیز خیلی مهمی ست؛ این را فقط من نمی گویم. از عباس دیوانه ای که همیشه سر کوچه می نشیندی هم پرسید؛ بهتان همین را می گوید. آدمیزاد به رنگ و بو زنده است و گرنه دنیای ما احتمالا شبیه فیلم های دهه ی ۴۰ سیاه و سفید خلق میشد. خانه ی ما خیلی وقت بود که رنگی بر سر و رو نداشت. مادرم همیشه گلایه می کرد؛ انگار که نافش را با غر زدن و ناشکری کردن بریده بودند. حق هم داشت. نوح خدا بیامرز هم! بعد از آن همه سختی به تنگ می آمد چه رسد به مادر بی نوای من. من هم که اصلا گفتن ندارم. درباره ی کسی که ۲۴ ساعت گوشه ی اتاقش نشسته و هزار فکر و خیال در سر دارد چه می شود گفت؟ راست گفته اند که فکر و خیال دورتر از پلاستیک تجزیه می شود. من نمی فهمیدم معنی معجزه را یا چیزی عین رستاخیز. اصلا مگر می شود بعد از دلمردگی، زنده شد؟ یا مگر می شود بعد این سوز، بهاری باشه؟! خوش دارم بگویم باهار و پشت بند آن صدا را در گلو بیندازم و بگویم آقا ما خسته ایم. شما که گردنت بلنده میشه بگی باهار کدوم وره؟ واقعا باهار کدوم وری بود که ما هر چی سر چرخوندیم ندیدیمش؟ چپ؟ راست؟ پشت کوه؟ یا اونور دریا؟ حالا که فکرشو میکنم باهار جاییه که انتظارش رو میکشند. قبلا که مردم خلاقیت و ذوقی تو سرشون داشتند، اومدند یه جشن گذاشتند آخرای اسفند قلب یخی که امیدی پیدا بشه؛ شوری باشه. ترس، ترس چشم به اخر جاده خشک شدن بود. نکنه دیگه زنده نشیم؟ نکنه درخت سیب قرمز تو حیاطمون هر چیزی بمونه جز درخت؛ جز برگ؛ جز سیب قرمز؟ اون جشن جدا انتظار بود. باور کن که من به این باور رسیدم که از بس از هزار سال پیش انتظار دوباره سبز شدن کشیدیم، باهار سرچشمه گرفت یا من جوابی به این سوال که آیا امیدی هست، دادم؟؟ بعضی سالایی که بابام دست خالی بود و نمیتونستم دم عید همین زمین، لباس نو تنم کنم مامان بزرگم دستم رو می گرفت و میذاشت سمت چپ قفسه ی سینه ام و می گفت:

مادر دل، این دله که باید نو بشه. اون وقت که جوونیمون بود و کله خر بودیم این حرف معنی نمیداد و ما باز هزار و ده تا بهونه می گرفتیم؛ اما الان که فکرشو می کنم، الان که به ماهیت و ذات باهار فکر می کنم، میبینم خوشا اون تنی که از درون شکوفه بده.

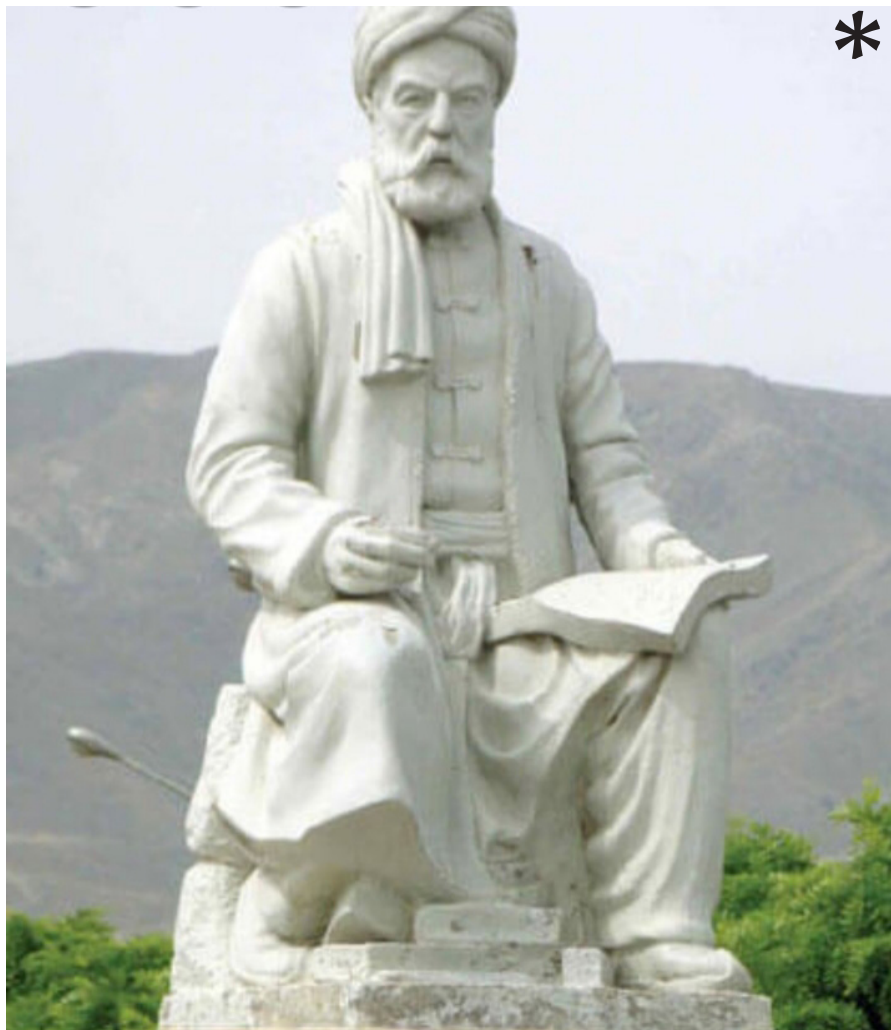


خوشا اون دلی که لاله ی قرمز توش جوونه بزنه. خوشا اون فکری که یخ و بوی هر چی کرختی ذهن هست رو بشکنه. خوشا اون گوشه که هر روز نوای امروز عید توئه رو بشنوه. خوشا اون چشمی که حتی تو سرمای استخوان سوز هم، نگاهش به راه اومدن باهار باشه ...



# تقابل ادبیات با نوز باستانی

زهرا بهرامی



آتش از دیرباز عنصری ارزشمند در میان ایرانیان بوده و همین امر، علت برگزاری مجموعه‌ای از جشن‌ها در بزرگداشت این عنصر، تحت عنوان آذرگان، شهریورگان، اردیبهشتگان، چهارشنبه سوری و جشن سده در طی روزهای مختلف سال توسط آنان در ایران باستان به شمار می‌رود. جشن‌هایی که برگزاری آنها تا به امروز با وجود گذر هزاران ساله‌ی تاریخی در نقاطی همانند کرمان، یزد، خراسان و حتی تاجیکستان پابرجاست. سده، واژه‌ای فارسی‌ست که از کلمه‌ی سدک یا سدک در فارسی میانه به سده در فارسی جدید تغییر شکل یافته است.

احسان

در رابطه با ریشه ی این کلمه در کتبی مثل کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی یا شاهنامه ی فردوسی، روایاتی آورده شده که به پادشاهان مختلف همانند هوشنگ فریدون و خسرو انوشیروان نسبت داده می شود؛ اما روایت معتبرتر مربوط به هوشنگ، پادشاه پیشدادی است که گفته می شود روزی به همراه صد تن از درباریانش به شکار رفته بود که در راه اژدها یا به عبارتی ماری که در ادبیات بخصوص کتب اوستایی نماینده ی اهریمن است بر سر راه آن ها قرار گرفت و هوشنگ سنگی به سوی او پرتاب کرد که با جرقه زدن دو سنگ با هم آتش افروخته شد و با کشته شدن مار هوشنگ و درباریان و پس از آن ایرانی ها در دوره های مختلف به گرامیداشت کشف آتش که نماد ظهور نور ایزدی در برابر تاریکی اهریمن بود همه ساله در ده بهمن این روز را به عنوان جشن سده گرامی میدارند.

روایت دیگری نیز بسیار نقل قول شده بدین صورت که ریشه ی این جشن را در رسیدن تعداد فرزندان آدم به صد نفر و برپایی جشن توسط وی در این روز منسوب می کند؛ اما در رابطه با برگزاری آن در روز ده بهمن علت گذشت ۱۰۰ روز از زمستان بزرگ که از آبان آغاز میشود و یا باقی ماندن ۵۰ روز مساوی با ۱۰۰ روز و شب تا نوروز بیان شده است. مردم در این شب به پاس گذر از زمستان که از کردار اهریمن ناشی می شد و همچنین نزدیک شدن به فصل دروی محصولات خود به مقدار توان در بلندی ها، تله هایی از خار و خاشاک جمع آوری کرده، آتش میزدند و تا صبح به پایکوبی می پرداختند. این جشن که گاه از آن به عنوان نوسده یا برسده نیز یاد می شود، همه ساله در کنار جشن مهرگان و نوروز، شادی و همکاری ایرانیان را به زیباترین شکل ممکن به نمایش می گذارد.

# نوروز خوانی

حانیه باکروان

یکی از مراسم جشن نوروز «نوروز خوانی» است. اگر بپذیریم که ایرانیان این سنت باستانی را همچنان نگاهبانی کرده‌اند باید گفته شود: نوروز خوانی هایی که در این روزگار در پاره‌ای از نقاط کشورمان به ویژه در محلات شمال ایران معمول است، یادگاری است از ترانه های متداول در روزگاران پیش از اسلام.

رسم چنین است که چند روز پیش از فرا رسیدن نوروز سه یا چهار تن خواننده و نوازنده در خانه‌ها می‌روند و اشعاری متضمن فرا رسیدن بهار و استقبال از نوروز و دعای خیر برای ساکنان خانه همراه با نواهایی ساده و بی پیرایه می‌خوانند. ترانه های نوروز خوانی اغلب به گونه ترجیع‌بند است.

خواننده ی اصلی متناسب با شأن صاحب‌خانه ابیاتی بدیهه می‌سراید و چون به ترجیع می‌رسد، دسته جمعی می‌خوانند. گاه نیز تمام ترانه بطور گروهی خوانده

می‌شود. شعر یکی از این ترانه‌ها چنین است

گل در گلستان آمد بلبل به بستان آمد

ای امت محمد نوروز سلطان آمد

(حسینعلی ملاح- مجله دنیای سخن اسفند ۱۳۶۹)

## هدیه های نوروزی

بهل تا دست و پایت را ببوسم/ بده «عیدانه» کامروزست عیدم  
(دیوان مولانا جلد ۲، ص ۵۶)

پیش از اسلام و نیز پس از اسلام در ایران هنگام عید، داد و ستدهای نوروزی در میان شاهان و مردم معمولی رواج داشته و تا همین سال ها این سنت انجام ایام نوروز معمول ترین و عمومی ترین «عیدانه» ای که داد- می‌شده است. در و ستد می‌شد، هدیه و بخششی بود که از طرف بزرگترها به زیر دستان و کوچکترها داد می‌شد.

در زبان و ادبیات فارسی آثاری وجود دارد که دادن نوروزی یا عیدانه را از طرف بزرگترها به کوچکترها و زیر دستان تایید می‌کند .

احسان

## هفت سین نوروزی

یکی دیگر از آیین‌های نوروزی که از دیرگهان پیشینه داشته و امروز تقریباً در همه شهرهای ایران رواج دارد، چیدن سفره ی «هفت سین» است. عدد هفت یکی از اعداد مورد احترام و مذهبی ایرانیان باستان بوده است. احتمال می‌رود هفت سین را به مناسبت هفت امشاسپند برگزیده باشند، همچنین محتمل است سفره ی هفت سین دگرگون شده ی سفره‌ای باشد که در ایام فروردگان برای پذیرایی از فره‌رهای درگذشتگان در اتاق مرده و یا بالای بام خانه‌ها می‌گذاشتند بعضی هم معتقدند که به جای هفت سین، هفت شین هم می‌تواند باشد. به هر روی علت انتخاب شین هم معلوم نیست. «هنوز هم در ایران در اوقات این جشن (نوروز) خانه را پاک می‌کنند، رخت نو می‌پوشند، بوی خوش بخور می‌دهند، نقل و شیرینی و شربت می‌نهند، دعا می‌کنند و نماز می‌گزارند، در خوانچه‌ای هفت چیز که اسمشان با سین شروع شده باشد مثل (سیر و سیب و سنجد و غیره می‌گذارند. «یشت‌ها، جلد ۲، ص ۵۹۶»)

## میرنوروزی

سخن در پرده می‌گیرم چو گل از پرده بیرون آی  
 که بیش از پنج روزی نیست حکم «میرنوروزی»  
 حافظ

میرنوروزی «شخصی است که برای مدت چند روز - منحصراً در ایام نوروز- به فرمانروایی» برگزیده می‌شود. در این مدت کوتاه به کارهای مردمی و دادگستری می‌پردازد. سرانجام پس از گذشت فرمانروایی چند روزه به خانه ی یکی از بزرگان پناهنده می‌شود. در کردستان نخستین چهارشنبه ی سال برای برگزاری جشن میرنوروز، یکی را از میان خود به نام «میر» برای فرمانروای چند روزه ی نوروز بر می‌گزینند و برای برگزاری «میرنوروز» بزرگان شهر و یا روستا جامه‌های نو و کمر بند و بازوبند و اسب و چکمه و مهمیز و شمشیر و خنجر و چیزهای گران‌بهای خود را در دسترس گروه میرنوروزی به نام سپرده می‌گذارند.

پس از برگزیدن میرنوروز، میر، تاجی بر سر می‌نهد و یک پر طاووس هم بر سر می‌زند و درفشی در بالای سر خود افراشته می‌کند و بر تخت فرمانروایی چند روزه ی خود می‌نشیند و دسته دسته مردم از خرد و کلان برای شاد باش به پیشگاهش می‌روند.

دستگاه فرمانروایی «میر نوروزی» بدین سان است: «میر نوروز، کهن وزیر، وزیر دست راست، وزیر دست چپ، میرزا مرد کوپال سیمین، دسته نوازندگان، سرایندگان، گروه خنجر زنان، دژخیمان و «دلکک» هر کدام از آنها در دستگاه میر نوروز کار ویژه‌ای دارند.

پس از برگزیدن میر نوروز، میر با نگهبانان خود که همگی شمشیر به دستند به نام کاروان شادی در خیابان‌ها و کوچه‌ها و بازارها میگردند و پس از گشت و گذار، میر نوروز پرچم فیروزی فرمانروایی را برافراشته و بر تخت می‌نشیند و به دادخواهی مردم می‌پردازد.

پایگاه نوروز در فرهنگ ایرانی  
روز نوروز ماه فروردین آمدند ای عجب ز خلد برین  
تاج‌ها ساخت گلبنان را آن حله‌ها بافت باغ را این  
(دیوان مسعود سعد ص ۴۶۶)

با توجه به آنچه گذشت، نوروز جشن مردمی و مردم‌گرایی، همچنین جشن پیروزی جمشید بر دیوان و آزادی مردمان ستم‌دیده بود.

از این روی از همان آغاز مردم با جان و دل در بزرگداشت آن می‌کوشیدند و آنچه در توان داشتند، برای باشکوه جلوه دادن این جشن مردمی به کار می‌گرفتند و نوعی تقدس برای آن قایل بودند.

\* سال نو و نوروز با تسبیح مبارک



عید همان واژه و به همان معناست؛ ما وقتی در عمق دهلیزهای ذهنم سیر میکنم، میبینم هیچ چیز شبیه قبل نیست. چه می‌شد اگر هنوز هم عید، بوی تازگی و امید را به تمام وجودمان القا می‌کرد.

کاش باز هم مثل همان قدیم‌ترها با ذوق و شوق وصف ناپذیری لباس و کفش نوی عید را شب قبل از تحویل سال، بالای سرمان می‌گذاشتیم و شب از شوق خوابمان نمی‌برد و صبح، کفش‌های نو را می‌پوشیدیم و ما اولین زنگ در خانه‌ی پدربزرگ را در سال جدید میزدیم. کاش هنوز هم حوض حیاط خانه‌ها پر از آب بود و ماهی‌های قرمز از ترس گربه‌ای فربه در فاصله‌ی کمی از کف حوض حرکت می‌کردند و بوی گل‌های شمعدانی و یاس حیاط مستمان می‌کرد و هوش و حواس را از سرمان می‌برد و حتی برای لحظه‌ای از این کره‌ی خاکی - که خیلی وقت است بوی زندگی نمی‌دهد - دورمان می‌کرد. کاش هنوز هم بوی پنیر خانگی در ایوان خانه‌ها به مشام می‌رسید و حس زندگی را به روح و جسم می‌داد. کاش هنوز هم آن کوزه‌های سفالی پر از آب خنک کنار ایوان‌ها بود و عطش مهمان‌ها را در تابستان برطرف می‌کرد. کاش بی‌تظاهر، خوب یا بد بودیم. زیر درخت بید می‌خوابیدیم و انگشتان دستمان را هم‌بازی شاخه‌های بید مجنون می‌کردیم و یاد می‌گرفتیم به جای این که شب‌ها را از حرف‌ها و اشک‌های حناق شده، جنین وار در گوشه‌ی چهار دیوار اتاقمان خودمان را بغل کنیم و بی‌صدا اشک بریزیم و از زمین و زمان خسته باشیم، مجنون‌وار زندگی کنیم. کاش هنوز هم از عمق وجودمان از هر چیزی لذت می‌بردیم؛ مثل همان بستنی قیفی که با دوستانمان می‌خوردیم و تمام تلاشمان بر این بود مسافت مدرسه تا خانه را برای ثانیه‌ای بیشتر باهم بودن، طولانی‌تر کنیم؛ و صدای خنده‌هایمان، کوچه پس کوچه‌های شهر را پر می‌کرد و مزه‌ی بستنی را زیر زبانمان، جاودانه می‌کرد و چیزی به اسم راه میانبر برایمان بی‌معنا می‌شد.

امروز هیچ چیز مثل قبل نیست؛ نه خانه‌های آپارتمانی تاریک و روزمرگی‌های تحمل‌ناپذیر و ترس و لزرهایمان برای اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ی فردا روزمان. ما زمینی‌های امروز، زندگی کردن را بلد نیستیم. از تو چه پنهان دوست من، عجیب دلتنگ حال و هوای قدیم‌ترها - که فقط وصفش را شنیدم - هستم. دلتنگ همان پیرمردی که زمستان، لبو‌هایش عجیب به دلمان می‌چسبید.

همان خانه‌های قدیمی که کرسی، دلچسب‌ترین نقطه‌ی جغرافیایی بود. لذت خوردن چای دم‌کشیده‌ی مادر و چراغ نفتی وسط اتاق با هیچ چیزی قابل مقایسه نبود. آن زمان آنقدر درگیر این مسائل و مشکلات هرچند کوچک نبودیم و رازهای پنهان

شده در چشمانمان به راحتی قابل درک بود و دلتنگ که می شدیم به دیدن هم می رفتیم و امروز اوج دلتنگی و دوستت دارم هایمان را با یک پیام - اگر خیلی غرورمان اجازه دهد- نشان می دهیم.

برعکس قدیم و آدم های قدیم، امروزی ها نمی دانند برای ابراز دلتنگی و دوستت دارم ها حتی یک دقیقه بعد هم دیر است. لذت بردن هایمان وابسته به زمان های بعد از مشکلاتمان شده. فراموش کرده ایم مشکلات همیشه هست و باید لذت برد. مثل قدیم تر ها که عید بود همان دل خوشی هایی که فقط سالی یک بار اتفاق می افتاد.

امروز برعکس آن زمان، این طور مواقع پناهگاهی داشتیم که برویم و اشک هایمان را حناق نکنیم؛ درست مثل زیرزمین خانه های قدیم که از ترس اینکه پدر بزرگمان بفهمد ما گلدان شمعدانی را شکستیم، در آنجا می نشستیم تا همه چیز آرام شود. اما امروز چه؟ امروز حتی گلدان های شمعدانی را از جلوی پنجره و کنار حیاط برداشته ایم و خیلی سال است که با باغچه ها و گلدان ها وداع کرده ایم.

ایوان را به تراس تبدیل کردیم و سماور و قوری را به چای ساز و... اصلا معلوم نشد چطور دلخوشی ها را از زندگی مان حذف کریم. بیایید امسال عید را با قوری و سماور و حیاطی پر از گل های شمعدانی و رز و حسن یوسف بگذرانیم



قیمت میوه و شیرینی و آجیل و لباس  
باز سرویس گر فک و دهان خواهدشد

نفس باد صبا آفت جان خواهدشد  
عید می آید و اجناس، گران خواهدشد

می زنم ساز مخالف دو سه روزی اما  
عاقبت هرچه که او گفت همان خواهدشد

همسرم چند ورق لیست به من خواهدداد  
و سرا پای وجودم نگران خواهدشد

کل عیدی و حقوقم به شبی خواهدرفت  
بر سر جیب بغل، فاتحه خوان باید شد

می رسد مرحله ی سخت و نفس گیر خرید  
نوبت گندترین کار جهان خواهدشد

پول را با علف خرس یکی می دانند  
فکر کردید که منطق، سرشان خواهدشد؟!

یک الف آدم و یک عائله آن هم پرخرج  
وقت فرسودن اعصاب و روان خواهدشد

که پدر کفش و کت و پیرهنی می خواهم  
بعد از او نسترنم مرثیه خوان خواهدشد

هانیه نعره برآرد که ندارم مانتو  
کامران از پی او تیز دوان خواهدشد

قیمت پسته به قلب من آسیب پذیر  
باز هم وای که آسیب رسان خواهدشد

سام هم لنگه ی جوراب به پا می گوید  
شستم از پنجه اش امسال عیان خواهدشد

مغز گردو شده مانند طلا مثقالی  
مغزم از قیمت آن سوت کشان خواهدشد

زیر بازارچه با قیمت ماهی یا گوشت  
آسمان دور سرم پُر دَوَران خواهدشد

کمرم گشت که در خانه تکانی سرویس  
حالیا نوبت این فک و دهان خواهدشد

# در انتظار عید

نوشتن اعضا



هنوز آفتاب زده بود که از خواب پریدم. توی اتاق بچه رفت تا مطمئن شود بچه سر جایش است. وضو گرفت و توی آن شلوغ پلوغی‌های خانه تکانی با هزار دردسر جانمازش را پیدا کرد. نماز که خواند، شروع کرد به بیرون ریختن ظرف‌ها و با وایتکس افتاد به جانشان. ترسید بوی وایتکس بچه را اذیت کند؛ پنجره‌ها را باز کرد تا بو بیرون برود.

سرگرم کار بود که صدای زنگ آمد. محمد بود - شاگرد گل فروشی سر کوچه

شب‌بوها را آورده بود. گلدان‌ها را توی خانه آورد.

با دیدن گلدان‌ها، خستگی‌اش در رفت. گل‌ها را دور تا دور خانه چید.

احسان

بوی گل‌های شب‌بو همه ی خانه را پر کرده بود. در ایوان را باز کرد و بیرون رفت. نگاهی انداخت. اکثر همسایه‌ها فرش شسته بودند و از پشت بامشان آویزان بود. هوا هنوز سرد

بود. بعضی از درخت‌های توی کوچه شکوفه داده بودند. بوی بهار به مشامش خورد. با خودش فکر کرد برای این که برای بهار ذوق کند پیر شده اما چه میشد کرد. جلوی ذوق و شوق را که نمیشد گرفت. ناگهان توجهش به لانه ی پرنده‌هایی که روی کولر توی ایوان بود، جلب شد. دلش نیامد با آن کاری داشته باشد. قدش را بلند کرد و توی لانه را نگاه کرد. چشمش افتاد به تخم پرنده. حسابی ذوق کرد. چند دقیقه ای با دقت به تخم‌های پرنده نگاه کرد و برگشت توی خانه. سراغ تنگ ماهی‌هایی که دیشب خریده بود رفت و برایشان غذا ریخت. همیشه از غذا خوردن ماهی‌ها ذوق می‌کرد. دلش می‌خواست مثل قدیم حوض داشته باشد تا تویش را پر از ماهی می‌کرد اما آپارتمان فسقلی او که جای حوض نبود. ماهی‌ها خیلی سر حال بودند. دعا کرد تا آخر عید زنده بمانند. رفت سمت اتاق بچه. هنوز خوابیده بود. خواست سمت تختش برود که پایش روی اسباب بازی‌های وسط اتاق رفت و حسابی درد گرفت. وسط اتاق نشست و به اسباب بازی‌ها نگاه کرد. حسابی کهنه شده بودند. عروسک شیرین را برداشت و نگاهش کرد. موهایش کنده شده بود و صورتش حسابی سیاه بود. بوی شیر خشک میداد. با خودش فکر کرد یک عروسک نو برایش بگیرد. جفجغه ی بچه هم سیاه شده بود. زیر لب حرص خورد و با خودش گفت چطور من حواسم نبوده، بچه اینها را توی دهانش می‌برد. پرتش کرد توی حمام، تا حسابی بشوردش. اتاق بچه را که تمیز کرد، مثل قدیم تقویم را برداشت و حساب کرد که چند روز به عید مانده. با خودش گفت بچه که از خواب بیدار شد بغلش می‌کنم و میروم بازار و رخت و لباس نو برایش می‌خرم. توی دلش قنچ رفت. آن بچه تنها دلخوشی‌اش بود بالای سرش رفت و به بدن نرم و سفیدش حسابی نگاه کرد. لپ‌هایش گل انداخته بود

ترسید بچه بیدار شود و بد اخلاقی کند. توی ایوان رفت. به گلدان‌ها آب داد و خانه را حسابی جارو کرد. خانه تکانی باعث شده بود خاک همه جا را بگیرد. دستمال برداشت تا قاب عکس‌ها را گردگیری کند اما نتوانست. وقتی به آن‌ها نگاه می‌کرد، دلش می‌گرفت. با خودش گفت وقت زیاد است. صدای بچه را از توی اتاق شنید. خوش حال شد.

بغلش کرد و بوسیدش. چادرش را روی سرش انداخت. بچه به بغل بیرون رفت. توی راه مدام با بچه حرف می‌زد و قربان صدقه اش میرفت. بچه هم انگار که زبان آدمیزاد یاد گرفته ذوق می‌کرد و می‌خندید. از توی کوچه پس کوچه‌ها میرفت تا زودتر برسند و بچه اذیت نشود اما به خاطر شب عید حتی کوچه‌ها هم شلوغ بود.

پر از ماشین و آدم‌هایی که پر از ذوق و شوق بودند. دست اکثرشان پر از پاکت‌های خرید بود.

با دیدن مردم انگار که جان گرفته باشد. قدم هایش را سریع تر کرد  
توی راه آنقدر سرگرم بازی با بچه شد که نفهمید چطور به بازار رسید.  
بازار حسابی شلوغ بود. از هر طرفش صدایی می آمد پسر بچه ای پنج شش ساله ای  
جلویش دوید و گفت:

خانوم فال میخوری؟

نه عزیزم نمی خوام

بخر دیگه مگه چی میشه؟

یکی فال هایش را درآورد و به زور توی دست زن چپاند. زن به فال نگاهی انداخت و پس آن  
پسر بچه داد. راهش را گرفت و رفت. کمی که جلوتر رفت چشمش افتاد به منیژه خانوم  
”همسایه ی قدیمی مادرش“. منیژه خانوم مثل قدیم ها بغلش کرد. حسابی با او گرم گرفت.  
بوی عطر مشهدی میداد

تو کجا اینجا کجا مریم جون؟ خوش می گذره ما را نمی بینی؟

چی بگم خاله. دیگه نشد بینمتون. شما خوبید؟ احمد آقا خوبه؟

خواست کجاست خاله! شوهر من که دو سال پیش عمرشو داد به شما

مریم با شنیدن این حرف جا خورد و آب دهانش را قورت داد و گفت ببخشید نمیدونستم  
خدا رحمتشون کنه .

خواست کجاست خاله خودت برای مراسمش اومده بودی تو مسجد شجره، یادت نیست؟  
شرمنده خاله یادم نمیاد ببخشید بچه بغلمه دیگه برم سلام برسون به بچه هات. خدانگهدارت  
باشه. صبر نکرد تا خاله منیژه جوابی بدهد توی شلوغی او را گم کرد. کمی که جلوتر رفت  
به بازار ماهی فروشها رسید. بچه با دیدن ماهی های توی یخ کنار ماهی فروشی، ترسید و  
زد زیر گریه. سعی کرد بچه را آرام کند ولی فایده نداشت. مدام تقال میکرد و میخواست از  
بغل زن بیرون بیاید. به ناچار بچه را روی زمین گذاشت و دستش را گرفت و راه افتاد. بازار  
شب های عید، حسابی شلوغ بود. مریم همیشه از دیدن شلوغی مردم خوش حال میشد انگار  
که حوصله اش باز میشد. دست بچه را سفت گرفته بود که گم نشود. از پیرمرد دوره گردی  
که وسط بازار لواشک میفروخت برای بچه لواشک خرید و داد دستش. او هم ذوق کرد و  
شروع کرد به لیسیدنش.

مریم با دیدن ذوق بچه خنده اش گرفت. یاد مادرش افتاد. با خودش گفت اگر مادرم

اینجا بود حسابی مرا دعوا میکرد که برای بچه لواشک خریده ام. یادش افتاد بچه که

بود همیشه دوست داشت

لواشک بخرد اما مادرش هیچ وقت برایش نمی خرید. توی شلوغی بازار

توجهش به مغازه ی لباس فروشی جلب شد که لباس بچه گانه داشت.

دامن سرخ گلگلی که به سن بچه اش میخورد و کنار مغازه

آویزان بود، به او چشمک میزد.

خواست توی مغازه برود که دید دست بچه توی دستش نیست. مردم را با دستش کنار زد و اسم بچه را صدا میزد ولی انگار آب شده بود و رفته بود توی زمین. رنگش پرید زد توی سرش و شروع کرد به کولی بازی درآوردن. مردم دورش جمع

شدند هیچ جوهر آرام نمی شد با همان حال خراب او را به کلانتری بردند. توی کلانتری چند دقیقه ای طول کشید تا افسر سراغش بیاید. با دیدن حال زن سعی کرد آرامش کند:

نگران نباش خانوم بچتون پیدا میشه. میتونید نشونه هاش را بگید؟ چه لباسی پوشیده - بود؟ چه شکلیه؟ عکس ازش ندارید؟ چند سالشه؟

نمی دونم فقط می دونم گمش کردم

یعنی چی؟

...چیزی یادم نمی یاد

به او گفتند به خانه برود و حالش که بهتر شد به کلانتری بیاید و با خودش عکس بیاورد. حالش آنقدر بد بود که نمیتوانست راه برود. زنی که او را به کلانتری آورده بود، او را به خانه رساند. لنگان لنگان از پله ها بلا رفت و در را باز کرد. نگاهی به سر تا پای خانه انداخت. بوی شب بوها بیشتر شده بود. ماهی ها همچنان دور تنگ می چرخیدند. بوی تند وایتکس نفسش را سوزاند. به سمت اتاق بچه رفت و نگاهی به آنجا کرد ولی آنجا که اتاق بچه نبود. یک اتاق ساده بود با چند تا متکای کهنه و یک فرش پوشیده. اصلا زنی به سن و سال او که محال بود بچه به آن کوچکی داشته باشد. سرش داغ کرد و گیج شده بود. توی آشپزخانه رفت و چند تا مسکن خورد تا بتواند بخوابد. سرش سنگین شد. روی فرش افتاد و خوابش برد. نزدیک غروب بود که به سختی پلک هایش را باز کرد. نگاهی به ساعت کرد. دیر شده بود. باید میرفت کلانتری. سراغ آلبوم عکسی که

زیر کابینت بود رفت. زیر رویش کرد. اما خبری از عکس بچه نبود. گیج شد. خواست بزند زیر گریه اما اشک از چشمش نمی آمد. هوای اتاق نفسش را تنگ کرده بود. به سختی سمت ایوان رفت و در را باز کرد. بوی عید توی صورتش خورد و حالش را جا آورد. بوی شکوفه همه جا را پر کرده بود. باد آرامی میوزید و چند پر شکوفه را روی روسری اش آورد.

باران شروع به باریدن کرد. قطره های باران به جای اشک صورتش را پر کردند.

به دست هایش نگاه کرد. ناخودآگاه می لرزیدند. رنگ دستانش از کار زیاد

سیاه شده بود

پوست دستش چروک و نازک شده بود. پوزخندی زد و

زیر لب گفت این دست ها برای مادر شدن دیگر خیلی

پیر شده اند.

حس کرد پشت سرش صدای جیک جیک می آید. اولش فکر کرد توهم است اما سرش را که چرخاند دید توی لانه ی پرنده تخمها جوجه شده‌اند به قیافه ی جوجه گنجشک‌ها می آمد که خیلی گرسنه باشند. توی خانه رفت و کمی خورده نان آورد. با همان دست های پیر، خورده نان ها را خیس میکرد و توی دهن جوجه گنجشک ها می گذاشت. جوجه گنجشک‌ها را نوازش کرد. دوباره دلواپس بچه شد. سمت اتاق بچه برگشت. همچنان یک اتاق ساده بود با چند متکا؛ نه خبری از اسباب بازی بود، نه خبری از بچه. خوب که فکر کرد یادش افتاد که هیچ وقت بچه‌ای نداشته.....

# نوروز و چگونگی ناکنداری آن

فاطمه صادقی



۳۱

ایرانیان باستان از نوروز به عنوان ناواسردا یاد می کردند. مردمان آسیای میانه در دوره ی سغدیان و خوارزمشاهیان نوروز را نوسارد و نوسارجی می نامیدند. اما اینکه نوروز از کجا شروع شد، هنوز معلوم نیست؛ اما روایت های تاریخی متفاوت آغاز نوروز را به حمله کوروش به بابل و یا بنیان گذار آن را زردشت، کیومرث و جمشید می دانند. پدید آمدن نوروز در شاهنامه اینگونه روایت شده است: جم در حال گذشتن از آذربایجان بر تخت جمشیدی نشست و تاج زرین بر سر گذاشت

آفتاب که به تاج او تابید، جهان نورانی شد. مردم آن روز را روز نو و جم جم راجمشید نامیدند. در این روز جمشید عالم غیب را در جام جهان نما دید. برخی معتقدند کوروش بزرگ نوروز را در سال ۵۳۸ ق.م جشن ملی نام نهاده است و داریوش اول، جشن نوروز را در تخت جمشید برگزار می کرده است که البته تعداد دیگری از مورخان این نظریه را رد کرده‌اند. در دوره ی اشکانیان، نوروز به ۲ دوره ی نوروز کوچک و بزرگ تقسیم شده است. نوروز کوچک، از اول تا پنجم فروردین و روز ششم -یعنی خرداد روز-، نوروز بزرگ برپا می شد. نوروز تنها جشن باستانی است که پس از حمله ی اعراب باقی مانده. در دوره ی عباسیان، مردم بغداد از افروختن آتش و پاشیدن آب محروم شدند که به خاطر احتمال شورش، حکومت از فرمان خود صرف نظر کرد. با روی کار آمدن حکومت‌های ایرانی طاهریان، سامانیان و آل بویه جشن نوروز گسترده تر شد. با تدوین تقویم جلالی در دوره ی سلجوقیان نوروز در یکم بهار تثبیت شد. نوروز همچنین در دوره ی صفویه و قاجار پررونق بوده و برای شیعیان تداعی کننده ی روز ظهور مهدی (عج) است. بنا به عقیده ی باستانیان در این روز زردشت با خدا گفتگوی پنهانی دارد و نیکبختی بین مردم تقسیم می شود به همین دلیل روز امید هم نامیده می شود.

### راز سبزه ی عید

کاشتن سبزه که تا به امروز معمول است به علت رسم قدیمی است که ۲۵ روز قبل از عید ستون‌هایی از خشت خام در اطراف حیاط بر پا می کردند و از هر نوع دانه‌ای در آن می کاشتند و خوبی و بدی غلات را در سال پیش رو از این روش می فهمیدند.

### رسم کوزه شکستن.

مانند پوشاک که در سال جدید، نو میشود، ظروف سفالی کهنه هم باید شکسته و ظروف نو جایگزین آن شود. و از رسوم دیگر این بود که قبل از حرف زدن شکر می خوردند و به خود روغن می مالیدند تا در طول سال از بلا یا درامان باشند.



سالی

نوروز

بی چلچله ی بی بنفشه می آید،  
جنبش سرد برگ نارنج بر آب  
بی گردش مُرغانه ی رنگین بر آینه

سالی

نوروز

بی گندم سبز و سفره می آید،  
بی پیغام خموش ماهی از تُنگ بلور  
بی رقص عقیق شعله در مردانگی.

سالی

نوروز

همراه به درکوبی مردانی  
سنگینی بار سال هاشان بر دوش:  
تا لاله ی سوخته به یاد آرد باز

نام ممنوعش را  
وطاچه ی گناه

دیگر بار

با احساس کتاب های ممنوع  
تقدیس شود.

در معبر قتل عام

شمع های خاطره، افروخته خواهد شد.

دروازه های بسته

به ناگاه

فراز خواهد شد

دستان اشتیاق از دریچه ها دراز خواهد شد

لبان فراموشی به خنده باز خواهد شد

و بهار

در معبری از غریو

تاشهر

خسته

پیش باز خواهد شد

سالی

آری

بی گاهان

نوروز

...چنین آغاز خواهد شد

شعر نوروز در زمستان از شاملو

بیتوته ی کوتاهی ست جهان  
در فاصله ی گناه و دوزخ  
خورشید  
هم چون دشنامی برمی آید  
و روز  
شرمساریِ جبران ناپذیری ست.  
آه  
پیش از آن که در اشک غرقه شوم  
چیزی بگوی  
درخت،  
جهلِ معصیت بارِ نیاکان است  
و نسیم  
وسوسه‌ای ست نابه‌کار.

مهتابِ پاییزی  
کفری ست که جهان را می‌آلاید.  
چیزی بگوی  
پیش از آن که در اشک غرقه شوم  
چیزی بگوی  
هر دریچه ی نغز  
بر چشم‌اندازِ عقوبتی می‌گشاید.  
عشق  
رطوبتِ چندانگیزِ پلشتی ست  
و آسمان

سرپناهی  
تا به خاک بنشینی و  
بر سرنوشتِ خویش  
گریه ساز کنی.  
آه

پیش از آن که در اشک غرقه شوم چیزی بگوی،  
هرچه باشد  
چشمه‌ها  
از تابوت می‌جوشند  
و سوگوارانِ ژولیده‌آبرویِ جهان‌اند.  
عصمت به آینه مفروش  
که تاجران نیازمندتران‌اند  
خامش منشین

خدا را  
پیش از آن که در اشک غرقه شوم  
از عشق  
چیزی بگو  
شاملو

آیا این رسم پدیده‌ای جدید است یا کهن؟ و به عبارت عام و عامیانه بودن! درخور توجه نبوده و با معیارهای مورخان زمان ارزش و اعتبار ثبت و ضبط نداشته‌است؟ نگارنده، حالت دوم را باور دارد؛ زیرا رسم و آیینی که بدین گونه از همه ی شهرها و روستاهای ایران همگانی است و در بین همه ی قشرهای اجتماعی عمومیت دارد نمی‌تواند عمری در حد دو نسل و ... داشته‌باشد. دیگر این که می‌دانیم کتاب‌های تاریخی و شعرهای شاعران رویدادها و جشن‌های رسمی را که در حضور شاهان و خاصان دستگاه حکومتی بود بیان و توصیف می‌کند ولی سیزده بدر رسمی خانوادگی و عام و به بیان دیگر پیش پا افتاده و همه‌پسند - و نه شاه‌پسند - بود.

بعضی بر این اعتقادند که شناختن سیزده بدر به‌عنوان روز نحس، از نخستین سال رصد زرتشت بوده‌است؛ بدین گونه که از آن سال سیزدهم فروردین ثابت بهاری با سیزدهم ماه قمری برابر افتاد و از این رو در نزد منجمان روز نحس به‌شمار آمد؛ زیرا ستاره‌شناسان، روز استقبال را که ماه و خورشید روبه‌روی هم قرار می‌گرفتند، نحس می‌دانستند و معتقد بودند که باید در این روز دست از کار کشید و از خانه بیرون شد.



هم اکنون نیز در بعضی از نقاط کشور آنقدر از عدد ۱۳ وحشت دارند که در شمارش، واژه ی زیاده را به کار می‌برند. گروهی اعتقاد دارند که اگر کودکی در روز سیزده متولد شود، همیشه بیمار است و اگر دختری شوهر کند هوو به سرش می‌آید.

از روز دوازدهم که دید و بازدیدهای نوروزی پایان یافته است همگان به تهیه مقدمات سیزده مشغول می‌شوند؛ فردا را باید در صحرا بگذرانند و صبحانه و ناهارشان را بیرون از خانه بخورند. برطبق عادت هر ساله، چند خانواده ی نزدیک بهم، به سیزده به‌در می‌روند. در ایام نوروز که یک‌دیگر را می‌بینند، قرار سیزده به‌در می‌گذارند؛ آش رشته را که حتما باید بر سر سفره ی سیزده به‌در باشد، در صحرا می‌پزند. دختران شیرازی از شب قبل یک نخ تابیده هفت رنگ ابریشمی را به کمر می‌بندند و صبح روز سیزده پیش از طلوع آفتاب، پسر بچه ی نابالغی را وادار می‌کنند که گره از کمرشان باز کند تا بختشان گشوده شود. در ساری دختران صبح سحر از خواب برمی‌خیزند و به نزدیک‌ترین جوی خانه‌شان می‌روند. هفت بار از جوی می‌پرند و هر بار با خود نیت می‌کنند: «سال دگر، خانه شوهر». مادرها همیشه به فرزندانشان سفارش می‌کنند که صبح روز سیزده به‌در به آسمان نگاه کنند تا زندگیشان مثل آسمان درخشان و زیبا باشد. بعضی از مردم عقیده دارند اگر زنی نازا باشد، روز سیزده به‌در باید سر چشمه‌ای که آسمان را نبیند برود و چند جام از آب آن به سر بریزد؛ سپس غسل کند و دو رکعت نماز بخواند تا گره از مشکلش گشوده شود. در روستای «حسن لنگی» بندرعباس بیشتر به سیزده می‌روند. مردم در راه سیزده به‌در در لحظه ای آرام ندارند و صدای سازهای محلی به آسمان می‌رسد. پسرها و دخترهای جوان به نوبت در تاب می‌نشینند و معتقدند با تاب خوردن، نحسی و خستگی‌ها ریخته می‌شود و این شعر را می‌خوانند: ای باد به نوم بزارم، شهر به گرم بردارم، خودم غلام بردارم، همه دخترا بگردن دور برارم. علاوه بر آن به چوب بازی و کستی گرفتن و الاغ بازی و ... هم می‌پردازند. ظهر بعد از نهار دوباره رقص و آواز تا عصر شروع می‌شود. دخترها برای بخت‌گشایی، سبزه‌های نورسته ی بهاری را بهم گره می‌زنند با این امید که زندگیشان به دلخواهشان پیوند یابد. در همدان دخترها

پس از بازگشت از صحرا به نیت شوهریابی سوار شیرسنگی می‌شوند و به سر و تن خود شیر می‌مالند و معتقدند این کار بختشان را میشگشاید. در کنار آب، سنگ داخل اب می‌اندازند تا بچه‌دار شوند. در کردستان به هنگام بازگشت از صحرا هر زن و دختری سیزده سنگ ریزه برمی‌دارد و به پشت سر خود می‌اندازد تا نحسی سیزده به‌در را از خود دور کرده باشند.

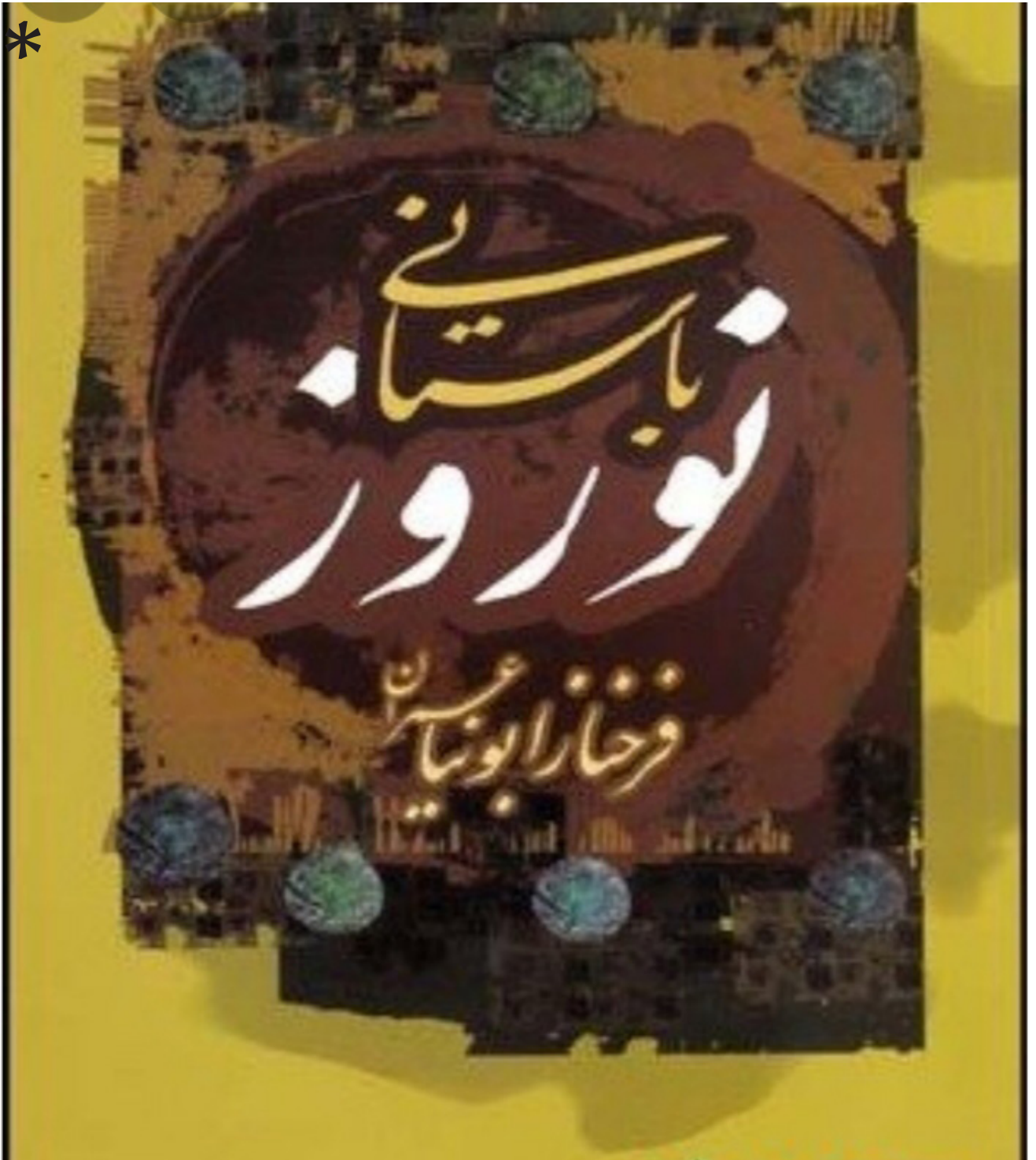
در کرمانشاه عصر آن روز دختران بالای گلدسته یمسجد می‌روند و یک دانه گردو پایین می‌اندازند. اگر گردو شکست تا سال دیگر به خانه ی شوهر می‌روند؛ آنگاه گردو را می‌خورند و گرنه باید تا سال آینده منتظر بمانند.

همچنین در بعضی مناطق هر سال به هنگام روز سیزده دلواپسی و نگرانی آمدن زمین لرزه را داشتند و از این رو خانه ی خود را رها می کردند و این روز را زیر آسمان می ماندند.

و در آخر باید یادآور شد که بعضی از خانواده ها چنان از نحسی سیزده به در، در هراس اند که روز سیزده را در خانه می ماندند و فردا یعنی چهاردهم به صحرا می روند و بعضی ها به جز روز سیزده، روز هجدهم فروردین را هم از خانه بیرون می زنند و مانند روز سیزده، به گردش و تفریح و پای کوبی می پردازند

سیزده به در از مهم ترین وجوه اشتراک فرهنگی سرتاسر ایران زمین است و با تفاوتی اندک در همه جا و در همه ی شهرها و روستاها یکسان برگزار می شود و اصل آن این است که از خانه بیرون رفته و به دشت و صحرا بروند و نحسی سیزده را به در کنند .

# معرفی کتاب

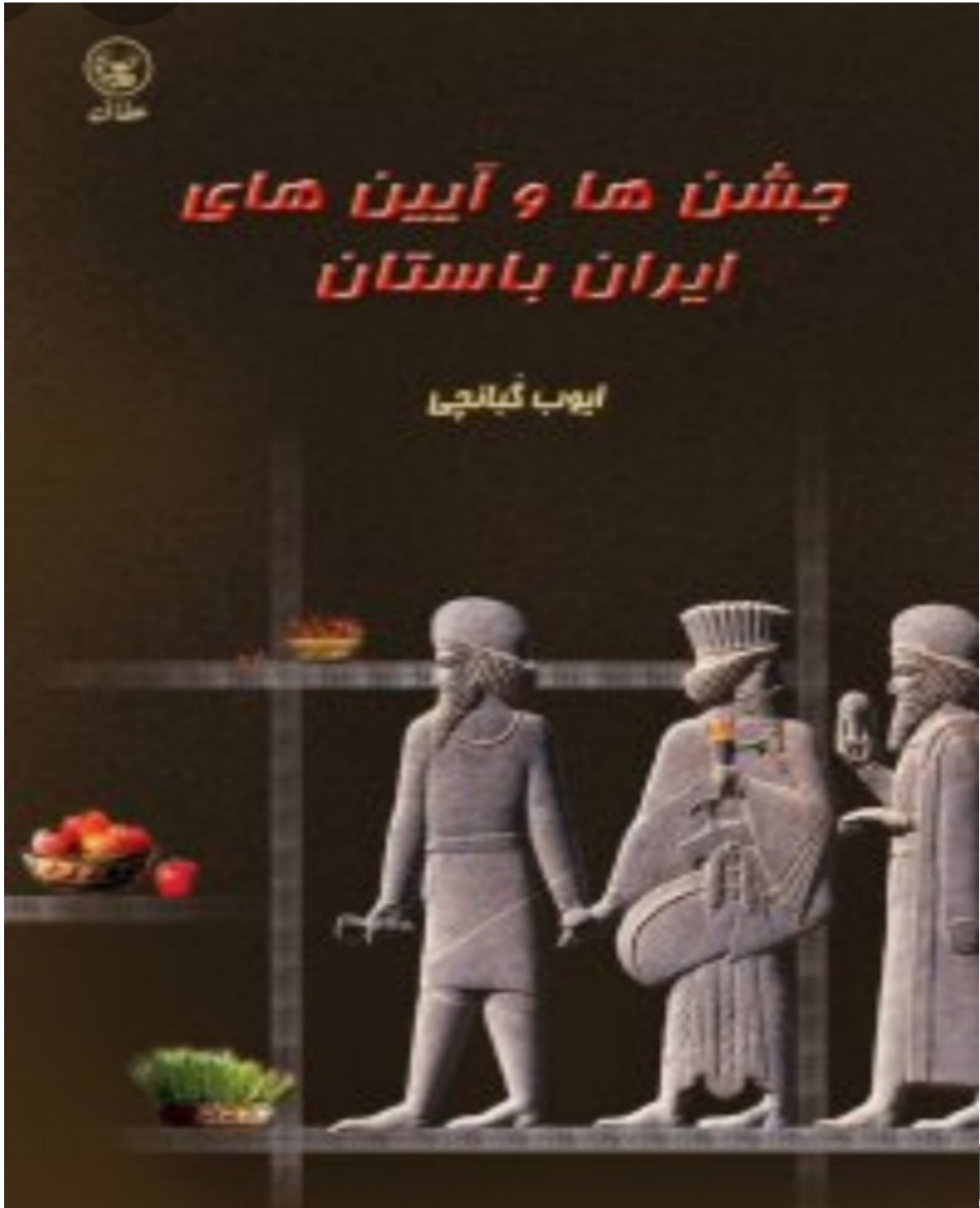


۳۸

احسان

# معرفی کتاب

\*



نوبهار است  
در آن کوش که خوش دل باشی

